نگاهی به تاریخ باستان شناسی

ملاصالحی، حکمت الله

«آرکئولوژی» یا باستان‏شناسی به عنوان موضوع و مقوله‏ای بحث‏انگیز، از آغاز تولد خود؛ از کاوش‏های مقطعی، تصادفی و ذوقی در تمدن‏های مختلف و در بین صاحبان قدرت و مکنت در جوامع گذشته، تا مطالعات و مشاهدات روشمند امروز و کند و کاو زمین و جست‏وجوی دریا در پی یافتن آثار گذشتگان، آن هم با ذهنیت و اندیشه‏ای عمیقا تاریخ محور، مسیر درازآهنگی است که این رشته از دانش بشری در غرب پیموده است.

نگاهی به این سیر طولانی و آگاهی از آرای فیلسوفان انتقادی مشربی چون «گالینگوود» و «فوکو» که توجه ویژه‏ای به این مقوله نموده‏اند، از مباحث شیرین و درس‏آموزی است که جستار حاضر روشنگر آن است.

تاریخ، آزادی، آفرینندگی، اندیشه، آگاهی، شناخت از جمله موضوعات بنیادین، محوری سوءال‏خیز و سخت مناقشه‏انگیز در میان فیلسوفان و متفکران انتقادی مشرب در منطقه غربی تاریخ در دوره جدید به ویژه کانت، هگل، مارکس، شلینک، نیچه، هایدگر، سارتر، بردیایف، پوپر، ویتگنشتاین، کالینگوود، فوکو و دیگران بوده است. در اندیشه دو متفکر اخیر آرکئولوژی (باستان‏شناس) محوریت و موضوعیت بیشتری داشته است. برای آر.جی.کالینگوود؛ فیلسوف و باستان‏شناسی بریتانیایی تاریخ، همان تاریخ اندیشه(1) تعبیر و فهمیده شده است. رویکرد و فهم او از تاریخ آدمی به مثابه تاریخ اندیشه بی‏تاثیر بر معرفت و منظر باستان‏شناسان از شواهد مورد مشاهده و مطالعه خود نبوده است. رویش و رشد مشرب‏های «باستان‏شناسی ادراکی» و «ذهن و اندیشه کهن» را نمی‏توان بی‏ارتباط با چنین رویکردهای فلسفی و توسعه علوم ادراکی دانست. حتی گفته شده است گلین، دانیل (2) باستان‏شناس دیگر بریتانیایی اثر «اندیشه پیش از تاریخ» را ملهم از کتاب «اندیشه تاریخ» کالینگوود نگاشته است. رویکردها و اندیشه‏های انتقای میشل فوکو؛ فیلسوف «پسامدرن» فرانسوی نیز اثرات خاص خود را بر باستان‏شناسی و فهم باستان‏شناسان از کاستی‏ها و نارسایی‏ها و ناراستی‏ها و یا ظرفیت‏ها و قابلیت‏های معرفتی باستان‏شناسی نهاده است. فوکو به موازات آن که معرفت و منظری جامع و فلسفی‏تر از مفهوم هلنی آرکئولوژی را طرح و ترسیم کرده، سعی نموده ساختار بنیادین و ماهیت باستان‏شناسی را به مفهوم یک رشته و دانش جدید توضیح داده و برملا کند. نقدها، تحلیل‏ها و داوری‏های او دراین رابطه، حائز اهمیت بسیار است. فوکو شمار مهمی از آثار خود را با استفاده از مفهوم آرکئولوژی البته به معنا و با فحوای فلسفی و فراگیرتر با همین عنوان منتشر کرده است.(3) درمیان اهل قلم و محافل فکری و فلسفی جامعه معاصر ما برای آن که مفهوم فلسفی آرکئولوژی با مفهوم آرکئولوژی به معنای رشته و دانش خاص خلط نشود، برابر «دیرینه‏شناسی» را در مقابل باستان‏شناسی وضع کرده و گزیده‏اند. لکن واقعیت این است که واژه باستانی و هلنی آرکئولوژی ترجمه پذیر نبوده و در هیچ زبانی برابر یا معادل مشخصی برایش نمی‏توان وضع کرد. به همین دلیل نیز در نوشتار حاضر ضرورتاً و کراراً از مفهوم آرکئولوژی استفاده شده است.

ء توجه جدی به تاریخ و اندیشه و شناخت تاریخی در دوره تاریخ غرب ظهور پدیده «آرکئولوژی» (باستان‏شناسی) و رویکرد آرکئولوژیک (باستان‏شناختی) را به انسان و تاریخ و شاید بتوان گفت به هر پدیده و واقعیتی درپی داشته است. متقابلاً توسعه و دامن گستردن و عالمگیرشدن رجوع باستان‏شناسانه به گذشته و پیشینه و سابقه تاریخ‏ها و فرهنگها وجامعه‏ها و جمعیت‏های منقرض و مفقود، اندیشه، آگاهی و شناخت تاریخی را دامن زده است.

انسان، وجودی است تاریخی شده و تاریخمند. تاریخ، کنش خلاق آزادی، اندیشه و آگاهی است. از ریشه‏های هند و اروپایی تبار واژه هلنی «ایستوریا» () IETOPIAنیز می‏توان پاره‏ای از همین معانی بنیادین را استخراج و افاده کرد. برای انسان‏شناسان و باستان‏شناسان دوره جدید نیز تاریخمندانگی و اندیشورزی، اغلب دو چهره از یک واقعیت تعبیر و فهمیده شده است. لکن واقعیت این است که بر سر تعریف هیچکدام از مفاهیم بنیادین و کلیدی یاد شده و موردنظر میان متفکران دوره جدید اتفاق آرا وجود نداشته است.

البته اگر سنتی مشربان و برخی نحله‏های اصالت وجود محوران الهی را از حوزه‏ها و حلقه‏های متفکران جدید مستثنا کنیم، می‏توان گفت آنها وقتی از تاریخ، اندیشه، آگاهی، یا تاریخمندانگی بشر سخن گفته‏اند، مرادشان از مفهوم تاریخ به مثابه مطلق تاریخ و اندیشه به معنای مطلق اندیشه تاریخی، فارغ از نسبت انسان و تاریخ با مراتب متعالی و الوهی‏تر «وجود» بوده است. در همان منطقه غربی تاریخ تا پیش از دوره جدید، از مفهوم

تاریخ، اندیشه، شناخت، آگاهی، آزادی، آفرینندگی، انسان، فرهنگ، سنت، دیانت و معنویت همان معنا و فحوایی افاده نمی‏شد که اکنون درمیان متفکران متجدد یا مدرن رایج است. وارد منطقه‏های عمیقاً اشراقی و معنوی شرقی تاریخ که می‏شویم، چنین تفاوتی را ژرف و ریشه‏ای‏تر احساس می‏کنیم. وقتی جلال‏الدین مولوی بلخی خراسانی دربیان شاعرانه‏اش، انسان بودن را در کنش اندیشه و اندیشه‏ورزی آدمی می‏فهمید، بی‏تردید منظر و معرفت او از انسان و اندیشه به همان معنا و فحوایی که متفکران عالم جدید فهمیده و افاده کرده‏اند، نبوده است. مراد ما نیز از تاریخ و اندیشه، تاریخ و اندیشه‏ای است که تجربه‏ها و نسبت‏های دیگر وجود آدمی اعم از نسبت «زیباشناختی»، تجربه او از امر قدسی و الوهیت و همچنین نسبت و آگاهی او را از مسئله خیر، شر، پارسایی، رستگاری، ایمان، عشق، گناه آگاهی، عصمت و پاکدامنی، ابدیت و امید به جاودانگی و مراتب متعالی‏تر وجود را در نظام معنایی خود جای داده، موردنظر است. مراد تاریخ، اندیشه و انسانی است که در همین نشئه حضور، تجربه و تقدیر تاریخی‏اش در ارض هبوط مخاطب خداوند قرار گرفته و به آزادی رستگاری، ابدیت و راز «هستی» فراخوانده شده است. همینطور مفاهیم بنیادینی که در کلام و حیانی قرآن با آن مواجه می‏شویم، یقیناً معانی بسیار متفاوت در قیاس با وصف‏ها و تعریف‏ها و تقریرها و تعبیرهایی که متفکران دوره جدید از عالم و آدم پیشنهاد و ارایه کرده‏اند، موردنظر بوده و از آنها افاده شده است.

درجهان اسطوره، راز و قداست‏زدایی شده جدید آن مفاهیم بنیادین و محوری میراث سنت‏های دینی و عمیقاً روحانی و اشراقی، متأسفانه اینک جامعه معانی و فحاوی جدید برتن پوشیده و بر ذائقه و ذهن بشر دوره جدید سایه‏افکنده و سروری می‏کند. بشر عالم مدرن با قبول موقعیت تاریخی خود به عنوان وجودی مطلق تاریخی ناگزیر است که همه تجربه‏ها و نسبت‏های دیگر آدمی را از ساحات و مراتب متعالی، ماورایی، آنسویی و قدسی‏تر وجود گرفته تا نسبت «زیباشناختی» و احساس او را از امر زیبا چنان‏که رابطه و فهم او را از مسئله بسیار بنیادین و پیچیده خیر، شر و مفهوم آزادی، خلاقیت و رستگاری را به رویدادها یا «فاکت»ها و پدیدارهای مطلق تاریخی و فرهنگی فروکاسته و از منظر و معرفت صرفاً تاریخی آنها را به مثابه ابزار صرف معرفت بجوید و بکاود و بشناسد و نقد و تحلیل و داوری کرده و با ذائقه فکری و ذهنی متجدد خود معرفی کند.

فلسفه‏های تاریخ دوره جدید اعم از نظری و انتقادی و تحلیلی اغلب متأثر از چنین ذائقه فکری و ذهنیت و رویکرد فروکاست گرایانه از انسان و سنت و فرهنگ و دیانت و آزادی و اندیشه و آگاهی بوده‏اند. اساساً فلسفه را در رأس تاریخ نشاندن و سپس همه تجربه‏ها و نسبت‏های دیگر آدمی را به رویدادها و واقعیت‏های مطلق تاریخی فروکاستن، مغالطه‏ای است عظیم و دامی مهلک بر سر راه تفکر و تعقل که نخستین قربانی آن، فلسفه که خود مدعی درگیر شدن با «وجود» ) ON( که مقدم بر تاریخ، اندیشه و عالم «موجود» ) ta onta( است خواهد بود.

آرکئولوژی (باستان‏شناسی) به مفهوم و به شکل مدرن آن مولود چنین رویکرد، ذائقه فکری، ذهنیت و اندیشه عمیقاً تاریخ محور در دوره جدید و از مقتضیات و ضروریات عالم مدرن بوده و با ارزش‏ها و آرمان‏های آن سخت درهم تنیده شده است. واژه آرکئولوژی که در زبان فارسی به باستان‏شناسی و اخیراً در محافل فلسفی جامعه معاصر ما به دیرینه‏شناسی به مفهوم فلسفی و فراخ‏تر برگردانده شده، چنان که در پیش نیز یادآور شدیم‏ترجمه‏پذیر نبوده و در هیچ زبانی برابر یا معادل مشخصی برای آن نمی‏توان وضع کرد و گزید. آرکئولوژی یک واژه مرکب باستانی و هلنی است برآمده از بن واژه‏های چند پهلو و چند معنایی. این واژه قاعدتا ترکیبی از واژه‏های «آرخه» ) Arche«، «آرخئوس» ) Archaios( و «لوگوس» ) Logos( است: Arche archaios+ Logos

واژه‏های کلیدی و بنیادین «آرخه» و «لوگوس» در تمام عهد باستان اندیشه و فرهنگ هلنی به طور جدی در میان متفکران آن دوره مطرح بوده و ارسطو با همین مفهوم بنیادین و چند معنایی «لوگوس» که معانی لفظی یا لغوی بسیاری را اعم از نطق و سخن و زبان و کلام و کلمه و دلیل و علت و منطق و معرفت و اندیشه و آگاهی و موارد مشابه دیگر را شامل می‏گردد، کوشیده بود به تعریف جامع و مانعی از انسان به مثابه جانور نطق ورز دست یابد: ) Zoon Logon Ekhon(.

مفهوم آرخه ) arche( نیز که معانی لغوی بسیاری اعم از مبداء، منشاء، سرچشمه، سرآغاز، افتتاح، اقتدار و همچنین منتهی از آن افاده شده، محور تفکر حکیمان عهدباستان یونان پیش از سقراط بوده است. واژه «آرخئوس» ) archaios( نیز در فرهنگ هلنی اغلب معنای گذشته، کهنه، کهن، باستانی یا دیرینه و پارینه از آن افاده شده است. از این منظر که به مفهوم آرکئولوژی توجه شود می‏توان گفت انسان فی‏نفسه وجودی است «آرکئولوگ»، یعنی «هستی»ای که هم در نسبت با آرخه یعنی مبداء، سرآغاز، منشاء و منتهای هستی خویش و جهان بوده و به آن اندیشیده است، هم آن که در پیوند با «لوگوس» یعنی معرفت، دلیل، علت، منطق و فهم درباره آرخه جیزها. «آرخه» به مفهوم باستانی و ریشه‏ای آن همان «وجود» یعنی ) on( است و «آرخئوس»، جهان «موجود» ) ta onta (. امر اتفاقی نیست که همین مفاهیم کلیدی و باستانی هلنی با عقبه یک هزاره سنت فکری و فلسفی وارد عهد جدید شده و در انجیل یوحنا در یک عبارت مرموز، سنگین و متراکم از معنا، پهلو به پهلوی واژه دیگر هلنی یعنی «تئوس» یا خداوند قرار گرفته و در کسوت معنای عمیقا متعالی، قدسی والوهی‏تر در می‏آید در اینجا به دلیل محدودیت مقاله از ورود به بحث آن خودداری می‏کنیم.

«آرکئولوژی» (باستان‏شناسی) به مفهوم جدید و به شکل به اصطلاح علمی و تجربی آن مناسبت چندانی نه با آرخه و لوگوس کلی و یگانه آنچنان که در سنت فکری عهدباستان هلنی مطرح بوده و فهمیده می‏شد دارد و نه آنکه با آرخه و لوگوس به تعبیری که در عهد جدید آمده و فحاوی که در انجیل از آن افاده شده، همسو است. سده‏های فرهنگ و اندیشه و ارزش‏های رنسانس در ایتالیا و سپس در دیگر جوامع باختر زمین از همان آغاز با نوعی رویکرد و ذوق و ذائقه آرکئولوژیک (باستان‏شناختی) به سنت‏ها و مواریث مدنی و معنوی عهد باستان هلنی- دومی افتتاح و سپس تدریجا به گذشته تاریخی و پیشینه فرهنگی جامعه‏ها و جمعیت‏های دیگر در سطح تاریخ جهانی بسط یافت و دامن گسترد. واقعیت این است که انسان وجودی است که در کنش‏های پیوسته و بی‏امان تاریخی‏اش محیط انسانی خود را با حرکت خلاق و سازنده خود بنیاد نهاده و می‏سازد و برای نسل‏هایی که از پی می‏رسند جهانی از تجربیات وجودی، ذوقی، فکری، مدنی و معنوی خویش را به میراث می‏نهد. به وساطت همین مواریث مدنی و معنوی است که تاریخ آدمی هم وحدت ارگانیک (پیکروار) خود را حفظ کرده و هم آن که علی‏رغم گسست‏ها و گسل‏هایی که با آن مواجه شده و تجربه کرده همچنان استمرار خود را حفظ کرده و حرکت و حیاتش ادامه یافته است.

شواهد باستان شناختی، یا به اصطلاح متداول «آثار تاریخی و باستانی» پاره و وجهی از همین سنت و میراث مدنی و معنوی بشری است. محوطه‏ها، مکان‏ها، تپه‏ها، اعم از دژها و دخمه‏ها، مغاره‏ها و سنگ نگاره‏ها و غارنگاره‏ها، صخره‏نگاشت‏ها، برج‏ها و ارگها و باروها، گورستان‏های متروک و شهرها و مراکز استقرار نیمه ویران و رها شده، همواره طی هزاره‏ها در منظر نظر فرهنگها، جامعه‏ها و جمعیت‏های گذشته بوده‏اند؛ لکن واقعیت این است که هیچ دوره‏ای در گذشته آنگونه که دوره جدید، دست به جراحی آنها نزده و اهتمام به کاوش و کشف و مشاهده و مطالعه و گردآوری و داوری آثار و اثقال و اجساد و اجسام آنها نورزیده و برای مورخان و متفکران و پژوهشگران هیچ دوره‏ای نیز به مثابه ابزار معرفت، موضوعیت نداشته است. در آثار متفکران و مورخان عهدباستان به ویژه آثار هرودت، گزنفون، توسیدید پلوتارک و دیگران هیچ شکلی از رویکرد باستان شناختی را به شواهد مادی و آثار باستانی به مفهوم مدرن آن مشاهده نمی‏کنیم. کاوش‏های مقطعی و ذوقی و تصادفی را که اینجا و آنجا در میان صاحبان قدرت و مکنت و سلطه و سیادت در جوامع گذشته مشاهده می‏کنیم، نسبتی با مطالعات و رویکردهای باستان‏شناختی به معنا و به طریق مدرن آن نداشته است. مهمتر آن که دوره‏ای را در گذشته سراغ نداشته و نمی‏شناسیم که گشاده دست و مصمم‏تر از دوره جدید سرمایه عمر و اندیشه نسلهایی از فرزندانش را هزینه بسط اندیشه و معرفت تاریخی و فهم تاریخ آدمی کرده باشد. شگفت‏تر آنکه منطقه غربی تاریخ در دوره جدید با اتکا به همین اندیشه و آگاهی تاریخی‏اش توانسته وجدان فرهنگها و ذایقه فکری جامعه‏ها و جمعیت‏های جهان را از رومی و بومی و شرقی و غربی گرفته تا منزوی‏ترین فرهنگهای بسته و بدوی را تسخیر کرده و میراث تاریخی و فرهنگی قومیت‏ها و ملیت‏های اکنون و گذشته را به ابزار شناخت و اندیشه تاریخی خود مبدل کند.باستان‏شناسی صرفاً یک ابزار شناخت یا نظامی از رشته‏ها و خرده رشته‏های خویشاوند و ناخویشاوند نیست. نوعی رویکرد، معرفت، منظر تاریخی نوین که مشابه‏اش در میان متفکران و مورخان گذشته وجود نداشت نیز هست. این تنها چهره تاریخ و فرهنگ ملت‏ها نیست که به طرز شتابناک در برابر توفان تحولات نفس‏گیر، شتابناک و غافلگیرکننده‏ای که در منطقه غربی تاریخ در دوره جدید به پا خاسته، تغییر کرده است؛ بلکه اندیشه، شناخت و رویکرد آنها نیز به موقعیت، شرایط، پیشینه تاریخی و سابقه مدنی و معنوی خویش دستخوش تحولات جدی شده است. با کشف و جراحی باستان‏شناسانه تاریخی وارد عرصه خوانش‏ها و نگارش‏ها، گزارش‏ها و روایت‏ها، گفتمان‏ها و رویکردهای جدید به تاریخ، گذشته و مواریث مدنی و معنوی ملت‏ها و پیشینه فرهنگها و سابقه سنت‏ها و چگونگی فرآیند پیدایش و شکل‏پذیری جامعه‏ها و تشکل‏های اجتماعی شده‏ایم که در گذشته بی‏سابقه بوده است. به موازات، به شواهد و منابع جدیدی نیز دست یافته‏ایم که در دوره‏ها و لایه‏های باستانی‏تر گذشته برای فرهنگهای سلف و سنت‏های فکری پیشین موضوعیت شناخت نداشته است. اینک تاریخ و گذشته تاریخی فرهنگها و جامعه‏ها نیز همانند زمین به تعبیر «مارتین هایدگر» به صورت منبع و ذخیره عظیم انرژی معرفتی برای استخراج و استفاده دستگاه گوارش سیری‏ناپذیر ذهن و اندیشه ناآرام و بی‏قرار و سرگشته بشر غربی درآمده و آثار و اثقال و اجساد و اجسام سنت‏ها و فرهنگها و جامعه‏ها و جمعیت‏های منقرض و مفقود گذشته به مثابه ابزار شناخت لایه‏به‏لایه کاویده و دوره‏به‏دوره کشف و با دقت و وسواس بسیار گردآوری و داوری شده و زیر سقف موزه‏های عالم مدرن به تماشا نهاده می‏شود. «آرکئولوژی» و نگاه موزه‏ای و یا رویکرد آرکئولوژیک به پیشینه فرهنگها و سابقه سنت‏ها و عقبه تاریخ‏ها از رویدادهای مهم، عمیقاً تأثیرگذار و تعیین‏کننده در دوره جدید و شرایط نوین تاریخی بوده است. حادثه‏ای که به سرعت از منطقه‏ها و مرزهای جوامع غربی عبور کرده و به جغرافیای فرهنگهای غیرغربی تسری یافته و در ذائقه و ذهنیت و رویکرد و آگاهی تاریخی آنها رخنه کرده و تأثیر نهاده‏اند. اکنون باستان‏شناسی به صورت یک دانش جهانی درآمده و وارد هر منطقه فرهنگی و جغرافیای تاریخی که شده با ارزش‏ها، تمایلات فکری و اعتقادی و همچنین سنت و فرهنگ منطقه‏ای و بومی قومیت‏ها و ملیت‏ها درآمیخته و ردای تاریخ قومی و ملی را برتن پوشیده است.

به هر رو، آنچه دیروز معبد بود و هیکل و کالبد سنت و دیانت و ایمان و معنویتی زنده، اینک جسم و جسد سنت‏ها و مواریث از کف رفته و جام‏های شکسته به جای مانده و در بستر لایه‏های سرد و خشک و منجمد و رسوبات تاریخ‏های مرده زیر سقف موزه‏های عالم مدرن. آنچه دیروز ایمان زنده بود و امید به آخرت و محشر و رستاخیز فردا و فرجام، اینک کاوش و کشف و حشر باستان‏شناسانه تاریخ در ظلمات گذشته و حرکت به قهقرای تاریخ در طلب سرچشمه‏های مفقود و منقرض، آنچه دیروز زیارت بود و فرهنگ و سنت و سلوک و میراث زایران، اینک فرهنگ سیاحت و جامعه گردشگران و سود و سودا. آنچه دیروز بازیگری بود و حضور بر صحنه ایمان و معنویتی زنده، اینک تماشاگری و مناقشه‏های بی‏پایان بر سر تقسیم جسم و جسد میراث، سنت‏ها و فرهنگها و جامعه‏ها و جمعیت‏های منقرض و مفقود گذشته. باستان‏شناسی هرچه هست. اکنون به صورت یک ضرورت اجتناب‏ناپذیر در جهان پیچیده، آتشناک منقلب، متحول، توفان‏خیز، شکننده و سخت‏نگران‏کننده و اضطراب‏آور جدید درآمده است.

ادامه سخن را ناکام و ناتمام با ذکر آیتی از قرآن و عبارتی از متفکر معاصر «کارل لویث» به سلسله گفتارها و نوشتارهای آینده وامی‏نهیم:

«قد سألها قوم من قبلکم ثم اصبحوابها کافرین»(4)

«طرح پرسش جدی از معنای نهایی تاریخ چیزی است که نفس را در سینه حبس کرده و انسان را به سمت مغاک عظیمی سوق می‏دهد که دیگر با هیچ چیز پر شدنی نیست مگر ایمان و امید.»(5)

پی‏نوشت‏ها:

1- Collingwood، R. G. )6491( The Idea of History. London: Oxford University Press.

2- Daniel، G. E. )2691( The Idea of prehistory. Harmondsworth: penguin.

3- Foucault، M. )2791( The Archaeology of kowledge. Translated by A. M. Sheridan Smith. New York: Harper Colophon.

)3791( The order of Things: An Archaeology of the Human Science. New York: Vintage/ Random House.

)5791( The Birth of the Clinic: An Archaeology of medical perception. Translated by A. M. sheridan Smith. NewYork: Vintage/ Random House.

4- قرآن مجید، سوره مائده، آیه102.

5- Lowith، k. )9491( meaning in History. Translated in Greek by M. Markides and G. Lykiardopoulos؛ Athens: Gnose)5891(. p.91.